

## حافظ (۱) جان امیدوار

با همهء فراز و نشیبی که "خواجه شمس الدین محمد حافظ" در سراسر زندگی از سر گذرانند، سروده های او سرشار از آرامشی ست دلپذیر. تو گویی از فرازی به جهان و آشوب جهانیان می نگرد. از همین است که شعر او را "آسمانی" خوانده اند. همهء فرهنگ ایرانی را در کار او می توان بازشناخت، از مهر، از پارسایی و از مسلمانی که در بافتاری در هم تنیده نمایان می شود و چنین آشنا می نماید، همچون نگارگری ایرانی. همچون دستبافته های ایرانی... حافظ در خانواده ای دارا زاده شد و بالید، و بر مانده پدری را بر باد داد. نوشته اند که از سر تنگدستی ناگزیر به پیشه ای دشوار پرداخت، کار در نانوائی. او در پایان روزگار پر آزار مغول بر آمد و تلخی روزگار فرمانروایی شاه / شیخ مبارزالدین محمد بن مظفر (۷۱۸-۷۵۹ ق / ۱۳۱۸-۱۳۵۸ م) را به چشم دید، "شراب خانگی ترس محتسب خورده...". تا شادی روزگار آزادیهای مدنی شاه شجاع را گواهی کند "می دلیر بنوش...". هر چند "دولت مستعجل" بود. از قشریگریها می موید؛ تازیان را غم پارسایان نیست... سپس با همهء کاردانی خاندان مظفری، "نیمور گورکانی" بر فارس و شیراز می تازد و می کند آنچه که کرد، یکی از بسیار، کشتن چهل تن از شاهزادگان مظفری بر سر خوان خوراکی که خود برایشان گسترده بود، میزبان میهمان کش، همه در باغ دلگشا.

با همه سختیها که حافظ در روزگار پر آشوب زندگی خویش دید، و هر چند که جهان و کار جهان را سخت اندوهبار می بیند:

همان منزل است این بیابان دور

که گم شد درو لشگر سلم و تور

همچنان با نگاهی امیدوار به آینده می نگرد:

مرا با عدو همچنان فرصت است

که از آسمانم مژده نصرت است

حافظ (۲)

## آن رخسارهء دیگر:

گستردهگی بینش حافظ مایهء داوریهایی گوناگون و گاه سخت ناهمگن دربارهء او شده است برخی او را مردی دینباور و دین رفتار یافته، دیگرانی به واژگونه، حافظ را دین گریز پنداشته، گمان برده اند که از ناگزیری روزگار، خویش را دین باور می نمایانده، گروهی وی را خراباتی پنداشته و کسانی صوفی اش یافته... گویا آنچه که خود دربارهء جهان و جهانیان سروده جامه ای ست که راست اندام اندیشهء خودش آمده! چون ندیدند حقیقت...

با این همه به گمان این نگارنده رخساره ای از بینش او کم و بیش، یا یکسره نادیده پس ناشناخته مانده است:

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی

کاین "کیمیای" هستی قارون کند گدا را

چنین رهنمودی از منطق پذیرفته بسیار دور است که تنگدستان باید چنان اندک هزینه کنند تا شاید از پس سختی آسانی ای پدید آید (فرج بعد شدت).

کلید دریافت آنچه که حافظ در اینجا یاد کرده، شاید همان واژهء "کیمیا" باشد، که در کیمیاگری امید آن بود که مس زر شود. اینجا کیمیاى هستى، پدیده اى درون جان آدمى، پدیده اى پنهان درون جان انسان، ابزار دگرگونى و راهى براى بهروزی پیشنهاد شده است کیمیاگری نهانی، نهان در هستی آدمی.  
حافظ (۳)

## اندرزی شگفت، راهی پنهان:

"کوشیدن در عیش و مستی هزینه دارد"، تنگدست چگونه می تواند چنین هزینه اى را فراهم آورد؟ این چه پندى ست که حافظ می دهد؟ مگر نمى دانست که:

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن ... (۱)

خود این رهنمود بیرون از هنجار پذیرفته و آهنگ شادمانه و سبکبال این سروده، به روشنى نشان دهندهء آن است که حافظ از درون چارچوب بینشی دیگر سخن می گوید:

بینشی پنهان که چنین افسون (=ورد) خوانی را می تواند پدید آورد. شاید از همین است که خود می گوید:

به کوی عشق منه بى دلیل راه قدم...

سخن از بینشی ست پوشیده، دانش نهانی / (علوم باطنی)

آیا او از دانش نهانی بهره اى داشته بود؟ اگر چنین باشد، پیامد آن در جایگاهش چه بوده است؟

(۱) سروده اى ست از سعدى:

چو دخلت نیست ، خرج آهسته تر کن

که مى گویند ملاحان سرودى

اگر باران به کوهستان نبارد

به سالى دجله گردد، خشک رودى

حافظ (۴)

راهنمون:

## (جادوى حافظ !)

حافظ راهى نو در میان مى آورد تا به یارى آن تنگدستى و اندوه بر آمده از آن را دور براند، کیمیاگری روانی را و خود پیشگام است: افسون خوانی می آموزاند.

راهنمون (دلیل) است. نه از تیرگیهای تنگدستی اش هراسی ست و نه از دست شدن دارایی را به چیزی می شمرد:

دلى که غیب نماى ست و جام جم دارد

ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد؟

سروده هاى این چنین در میان کارهاى حافظ کیمیاى نیست. فراخوانی ست براى به کاربردن آنچه که امروزه کارمایهء (انرژی)

روانی مثبت خواننده می شود و می توان  
گمان برد که در روزگار او از دانشهای نهانی / علوم باطنی می بود. دانشی که بخشهایی از آن امروزه در دامنه دانش "فرا -  
روانشناسی" پذیرفته شده است.  
او که خود بارها آسیب تنگدستی دیده، راه نشان می دهد و رهنمون، راهبر و پیشگام است.  
آیا به روزگار خودش او را به این ویژگی شناخته و به راهبری اش پذیرفته بودند؟ اگر چنین، آیا از این باره ارجی اش می نهادند؟

## حافظ و اتابکان لر بزرگ: (۵۵۰ ~ ۸۲۷ ق)

چنین می نماید که حافظ با اتابکان لر بزرگ (بختیاری، کهگیلویه بویر احمدی و بلوک لیراوی / دشتستان امروزی) آشنایی و شاید  
هم دوستی داشت. چه، خود می گوید:  
افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن  
مقدمش یارب گرامی باد بر سر و سمن ۱  
تا آنجا که می گوید:  
ای صبا بر ساقی بزم اتابک عرضه دار  
تا از آن جام زرافشان جرعه ای بخشد به من ۱۱  
پس، از این رو پذیرفتنی می نماید که از "ایذه"، تختگاه اتابکان لر بزرگ هم دیدن کرده باشد که از زیبایی دشت آن چنین یاد می  
کند:

بعد ازین نشکفت اگر با نکهت خلق خوشت  
خیزد از صحرای ایذج نافهء مشک ختن ۸  
غزل ۳۷۵

آنچه که گمان ما را درباره شناخت مردم همروزگارش به پیشوایی و ورجاوندی اش استواری می بخشد زیارتگاهی ست در  
روستای "موزرم" "ده کهنه" بخش "دهدز" ایذه.

که ویژه طایفه "موزرمونی" بختیاری ست. این زیارتگاه به نام اوست: قدمگاه خواجه حافظ شیرازی.

هر طایفه بختیاری زیارتگاهی ویژه خود دارد که تنها هموندان همان طایفه به دیدار آن می روند، مگر زیارتگاه "سلطون  
براهیم (soltoon brahim)" که همگانی ست و یا زیارتگاه هایی که کاربرد ویژه گانی دارند همچون زیارتگاه "آسید آمد کبیر"  
که نگهدار مردم از نیش مار و کژدم  
است و مانند آن.

در این میانه با شگفتی دریافتم که نجیب محفوظ نویسنده مصری برنده نوبل ادبی، سروده های حافظ را به همین دید ارزیابی  
کرده است: افسون خوانی شادی بخش. نک به پیوند زیر:

[http://www.bbc.co.uk/.../08/130830\\_151\\_naguib\\_mahfouz.shtml](http://www.bbc.co.uk/.../08/130830_151_naguib_mahfouz.shtml)

فرهنگ و هنر BBC - فارسی - سالمرگ ادیب بزرگ عرب؛ محفوظ قاهره در پناه حافظ شیراز

www.bbc.co.uk

نویسنده‌ای که او را "بالزاک مصر" و "دیکنز قهوه‌خانه‌های قاهره" خوانده‌اند، تنها شخصیت عرب بود که جایزه ادبی نوبل را از آن خود کرد. نجیب محفوظ هفت سال پیش درگذشت، اما در اوضاع کنونی مصر همچنان حضوری زنده دارد.

